

معرفت‌شناسی و آن مبادی و مبانی که علم دارد، مشخص نشود، بومی‌سازی معنایی ندارد.

کسانی که می‌گویند ما باید بومی‌سازی علمی داشته باشیم، حتماً علم رایج مدّ نظرشان هست؛ یعنی علمی که مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی روشنی دارد. قطعاً اگر علم موجود (چه علم اثباتی، چه علم تفسیری و چه علم انتقادی) مدّ نظر باشد، بومی‌سازی مطرح می‌شود و به‌منزله مدل‌سازی هم خواهد بود؛ یعنی هر نوع مدل‌سازی بر اساس علم خاص انجام بدهید، به معنی بومی‌سازی آن علم تلقی می‌شود. اگر کسی اعتقاد و باور به پیش‌فرض‌های علوم اثباتی یا تفسیری یا انتقادی داشته باشد و آن‌ها را در جامعه به‌کار بگیرد و کاربردی کند، بومی‌سازی معنا پیدا می‌کند؛ اما چون این سبک از بومی‌سازی متصل به خود علم هست، اول باید مشخص کنیم که ما چه نوع علمی را می‌خواهیم بومی‌سازی بکنیم؟ معمولاً چون مراحل قبلی پیش‌فرض گرفته می‌شود، درباره آن‌ها صحبت نمی‌شود. من فکر می‌کنم اگر علم رایج و علم مرسوم، بومی‌سازی و مدل‌سازی بشود، بسیاری از مشکلات جامعه حل می‌شود؛ البته این زمانی است که اعتقاد و باور به آن علم داشته باشیم.

آیا شما به وجود بحران روش‌شناسی در کشور اعتقاد دارید؟ زمینه‌های این بحران را چه می‌دانید؟

ببینید، روش‌شناسی فرایندی است که در آن سه عنصر اساسی وجود دارد: ۱. پیش‌فرض‌های منطقی، ۲. نظریه، ۳. روش. این سه عنصر، ذات روش‌شناسی است. به همین دلیل که این سه عنصر تا چه اندازه دارای سازگاری درونی هستند و یا تا چه حد تعارضات منطقی دارند، به بحران یا نبود بحران در روش‌شناسی می‌انجامد. هرچه تعارضات درونی این عناصر در روش‌شناسی بیشتر باشد، حکایت از بحران آن می‌کند.

ما در کشور خود در زمینه همسازی این سه عنصر روش‌شناسی مشکل داریم. به این خاطر که روش‌شناسی معادل روش گرفته می‌شود. این خود بحران‌ساز می‌شود؛ چون با این کار ما روش‌شناسی را از ذات و ماهیت خودش خارج و کاملاً آن را تکنیکال می‌کنیم. این بحرانی جدی در کشور هست.

از طرفی، روش‌شناسی چون پیش‌فرض‌های منطقی دارد، باید متکی به یک پارادایم فکری و یک فلسفه علمی عرضه شود. از طرف دیگر، داخل خودش نظریه هم دارد. روش‌شناسی در کشور ما علاوه بر تکنیکال بودن، باعث شده است این عناصر در ارتباط با هم و در خدمت هم استفاده نشوند. ما هم گسست پارادایمی و فلسفی داریم؛ هم گسست نظری و هم گسست روشی. این گسست‌ها باعث شده حقیقتاً ما بحران روش‌شناسی در کشور داشته باشیم و تا زمانی که این بحران حل نشود، در واقع اجزای روش‌شناسی را جدا جدا استفاده می‌کنیم. کسانی که در کار فلسفه علم هستند، یک‌سری پیش‌فرض‌ها را مطرح می‌کنند؛ نظریه‌ها را در مراکز آموزشی و دانشگاهی به‌طور متنوع و متکثر و حتی متناقض می‌گویند و متوجه مبانی منطقی و پیش‌فرض‌های آن‌ها نیستیم؛ کل حوزه تحقیق را هم منحصر در روش می‌کنیم که آن هم تکنیک است و در نتیجه تحقیق صرفاً جنبه تکنیکی به خود می‌گیرد، نه خصیصه روش‌شناختی. به همین دلایل است که در داخل کشور بحران روش‌شناسی را تجربه می‌کنیم.

برای رسیدن به الگوی پیشرفت بومی از

لحاظ روش‌شناختی، مهم‌ترین مشکلات ما در کجا و در کدام حوزه است؟

قطعاً وقتی بحران روش‌شناختی در کشور وجود داشته باشد، دانش علمی تولید و بازتولید نمی‌شود. در حوزه علوم انسانی که دنبال الگوسازی و یا تولید علم هستیم، مشکل این است که عده‌ای با فاصله بسیار زیاد از واقعیت‌های تجربی جامعه صحبت می‌کنند؛ یعنی گفتمان آن‌ها خصیصه ذهنی و انتزاعی بسیار زیادی دارد که دوستان ما در قلمروی فلسفه و نیز فلسفه اجتماعی درگیر آن هستند. عده‌ای هم از فاصله بسیار نزدیک با واقعیت‌های اجتماعی و تجربی بحث می‌کنند و مباحث آن‌ها نزدیک به واقعیت است؛ اما خصیصه تکنیکی به خودش گرفته است. در واقع انفصالی که بین سطح نظری و تجربی وجود دارد باعث شده که ما نتوانیم در زمینه تولید علم و الگوهای علم مبتنی بر جهان‌بینی خودمان، نقش فعالی داشته باشیم.

اساساً در تولید علم که روش‌شناسی، ذات و بستر و خمیرمایه آن به حساب می‌آید، باید ترکیبی بین تفکر و مشاهده به وجود بیاید؛ یعنی دانش علمی خارج از این ترکیب، امکان ظهور و بروز نخواهد داشت. پس یک عنصر فعال آن تفکر است و عنصر دیگر مشاهده. اولاً ما گسست و فاصله زیادی بین ظهور پدیده‌ها و تفکر پیدا کرده‌ایم و از طرف دیگر جاهایی که ترکیب انجام می‌دهیم، تکلیف را مشخص نمی‌کنیم که ماهیت تفکر در دانش و علمی که می‌خواهیم تولید کنیم چیست؟ چون انواع مختلفی از تفکر مانند تفکر منطقی، تفکر خلاقانه، تفکر انتقادی و... داریم. همچنین انواع مختلفی از مشاهده سیستماتیک، مشاهده فعال، مشاهده مشارکتی و... وجود دارد. دنیا راجع به علم موجود، تکلیف را مشخص کرده است. مثلاً در تجربه‌گرایی و علم‌گرایی گفته‌اند که تفکر منطقی را با مشاهده سیستماتیک طرح می‌کنیم و یا بعضی دیگر می‌گویند که تفکر خلاقانه را با مشاهده فعال مطرح می‌کنیم.

در کشور ما تکلیف مشخص نیست که با چه ترکیبی علم را دنبال می‌کنیم و هرچه این ترکیبات نامربوط و غیرمعتبرتر باشد، در واقع دانش علمی که تولید می‌شود، دچار نابسامانی بیشتری است. دانش علمی که نابسامان باشد، توانایی تحلیل نظام اجتماعی را ندارد. توانایی مسئله‌یابی و حل مسئله را ندارد. در نهایت پیامدش این است که «توسعه درون‌زای معرفت» را فراموش کنیم و بیشتر «توسعه برون‌زای معرفت» را دنبال می‌کنیم؛ یعنی دانشی که در حال گسترش است، ناشی از محصولات ورودی از دانش در بیرون از مرزهای کشور است که هم به لحاظ آموزشی و هم به لحاظ روشی (تکنیکی) وارد کشور می‌شود. این دو باعث می‌شود که ما بتوانیم گسترش و وسعت دانش را تجربه کنیم، ولی این دانش چون درون‌زا نیست، «انباشت و تراوش دانش» را در کشور ایجاد نمی‌کند، بلکه «تراکم و تورم مسائل» را موجب می‌شود؛ یعنی ما بدون حل مسائل، دانش را گسترش می‌دهیم. معلوم نیست گسترش دانش برای حل کدام مسئله و نیاز در حال انجام است؟ تفاوت ما با کشورهای توسعه‌یافته که معتقد به یک روش‌شناسی معین هستند، این است که آن‌ها با حل مسئله، تولید دانش می‌کنند، ولی ما با واردات دانش می‌خواهیم مسائل را حل کنیم.

برای رسیدن به الگوی بومی چه اندازه می‌توانیم به‌طور همزمان از روش‌های مختلف استفاده کنیم؟ نگاه شما نسبت به تکثرگرایی روشی چگونه است؟

تکثرگرایی روشی اساساً ریشه در مبانی فلسفی خاصی

تکثر روش‌شناسی اساساً متعلق به دیدگاه عمل‌گرایانه است. خود این دیدگاه هم به لحاظ مبنایی نهایتاً در پارادایم اثبات‌گرایی می‌گنجد، ولی به علت اینکه کاری به نظام‌بندی ساختارهای اجتماعی ندارد و مسائل سطح خرد بیشتر برایش مهم است.